

بیست تفنگ نداشتند و عجیب آن که محمدعلی شاه آن شب دستور حمله به مجلس را نداد.

شور و هیجان جوانان در دفاع از مجلس و مشروطیت یکی از صحنه‌های پرشکوه و افتخارآمیز نهضت ملی ایران است.

اما جماعت اوباشان میدان توپخانه، که بسیاری از آن‌ها مسلح به تفنگ و تپانچه بودند، در پناه حمایت قزاقان و سربازان شب را به آسودگی و در ناز و نعمت به سر می‌بردند. دیگرهای پلو و خوراک فراوان، اوباشان دیگری را به آنجا جلب می‌کرد. به خصوص این که در بیشتر چادرها بساط باده‌خوری هم فراهم شده بود. می می خوردند و مستانه تیر به هوا شلیک می‌کردند.

روز بعد، ۲۴ آذر، طرفداران مجلس، دسته دسته رو به آنجا آوردند. بهارستان و مدرسه سپهسالار از اعضای انجمن‌ها و سایرین پر شد. شماره تفنگ‌ها هم بیشتر شد و تفنگدارانی در پشت‌بام‌ها و بر سر مناره‌ها و خانه‌های اطراف سنگر بستند. کمیته‌هایی برای تأمین جنگ‌افزار و خواربار انتخاب شدند. پرچم بزرگ مجلس را بر سر در مجلس برافراشتند و پرچم سفیدی نیز به نام صلح‌جویی کنار آن نصب کردند. جلسه مجلس تشکیل شد و صحبت از اعزام هیأتی به دربار پیش آمد. همان شش نفر نماینده دیروز را برای مذاکره با شاه فرستادند. بعد از ظهر نمایندگان اعزامی همراه عضدالملک قاجار برگشتند و از شاه نوشته‌ای آوردند به این مضمون که انجمن‌ها به هم بخورد و نمایندگان پراکنده شوند تا شاه هم اوباشان میدان توپخانه را پراکنده کند، بعد به مذاکره بنشینند. شاه می‌خواست نیروی مشروطه‌خواهان را پراکنده کند ولی مردم به نمایندگان صریحاً گفتند که نه ما به خانه می‌رویم و نه شما را می‌گذاریم بروید.

از طرف دیگر اوباشان به خانه‌های شیخ فضل‌الله نوری و حاجی میرزا ابوطالب یزدی و سایر ملایان مخالف مشروطه رفتند و آن‌ها را به میدان توپخانه آوردند.

با پیوستن آخوندها به اوباشان دستگاه آن‌ها ارج بیشتری یافت. خیلی زود تعداد ملایان و طلبه‌ها به هزار نفر بالغ شد. شعار روضه‌خوان‌هایی که منبر می‌رفتند این بود: «زنا بکن، دزدی بکن، آدم بکش، اما نزدیک این مجلس نرو!» اوباشان هم با شعار «ما دین نبی خواهیم - مشروطه نمی‌خواهیم» در خیابان‌های اطراف به حرکت درمی‌آمدند و هر کسی را که سر و وضع مرتبی داشت کتک می‌زدند و جیب و بغلش را خالی می‌کردند. همچنین به اداره روزنامه‌های طرفدار مشروطیت می‌ریختند و اثاث آن‌ها را تاراج می‌کردند و آتش می‌زدند. این شب را هم به عربده‌جویی و میخواری، در همسایگی آخوندها گذراندند.

روز ۲۵ آذر تعداد جمعیت طرفدار مشروطه در بهارستان و مسجد سپهسالار و مجلس زیادتر شد. تعداد تفنگ‌ها تا آخر روز به ۲۷۰۰ قبضه رسید.

مجلس نامه‌ای به سفارتخانه‌های خارجی فرستاد و کمک معنوی دولت‌های متبوع آن‌ها را خواستار شد.

در میدان توپخانه هم جمعیت اوباش با رسیدن دسته بزرگی از ورامین به سردستگی شیخ محمود ورامینی تقویت شد. این‌ها چند بار عزم حمله به مجلس را کردند ولی شیخ فضل‌الله که منتظر اشاره محمدعلی شاه بود، به آن‌ها اجازه حرکت نمی‌داد و محمدعلی شاه ظاهراً دودل بود زیرا از موفقیت خود اطمینان نداشت.

در این روز در میدان توپخانه یک نفر کشته شد. جریان دقیقاً دانسته

نتیجه ملایان و اوباشان به میدان توپخانه برگشتند و دوباره چادرها را برافراشتند. در این ضمن - با آن که محمدعلی شاه به تلگرافخانه دستور داده بود، تلگراف به شهرستان‌ها مخابره نشود، کارکنان هواخواه مشروطه در تلگرافخانه، پنهانی موضوع را به شهرهای مختلف اطلاع می‌دادند.

انجمن تبریز با همگامی مجاهدان این شهر به مجلس اطلاع داد که چون محمدعلی شاه سوگند خود را شکسته باید از سلطنت برکنار شود. ضمناً اعضای انجمن در تلگرافخانه بست نشستند و به شهرهای دیگر تلگراف زدند که آن‌ها نیز همین را مطالبه کنند.

تلگراف‌هایی که مبنی بر تقاضای خلع محمدعلی شاه از شهرهای دیگر به تهران رسید، محمدعلی شاه را سخت ترساند. تا حدی که دست به دامن نمایندگان روس و انگلیس شد. به خصوص این که می‌دانست عمویش، ظل‌السلطان، در آرزوی تاج و تخت است. در نتیجه یک‌باره سپهر انداخت و روز شنبه ۲۸ آذر مأمور فرستاد که چادرهای میدان توپخانه را جمع کردند و ملایان و اوباشان با خفت و خواری پراکنده شدند. ولی از آن‌جایی که سران آزادی تبریز همچنان در تلگرافخانه مانده و خلع شاه را می‌خواستند، نمایندگان روس و انگلیس پا به میان گذاشتند و شفاعت او را کردند.

### آشتی شاه و مجلس

عاقبت در جلسه روز ۳۰ آذر مجلس گفته شد که گفت‌وگو بین نمایندگان اعزامی مجلس و دربار به پایان رسیده و شاه و نمایندگان مجلس قرآن مهر کرده‌اند. سپس وزیران تازه با قرآنی که شاه پشت آن با خط خود سوگندنامه مبنی بر احترام و حفظ اساس مشروطیت و قانون

نشده است. مقتول به قولی، به علت تظاهر به مشروطه‌خواهی و به قولی به خاطر پولی که در جیب داشته، به دست اوباشان کشته شده است. روزنامه «جبل‌المتین» می‌نویسد که اوباشان چون پول و زنجیر ساعت طلای او را دیدند ابتدا چند تیر به او زدند، بعد پسر سید نقیب جلو آمد و گفت: «مسلمانان شاهد باشید و روز قیامت پیش جدم شهادت بدهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه‌طلبان را بیرون آوردم» و بعد با کارد چشم آن جوان را کند. سپس او را شقه کردند و به درخت آویختند.

### شکست توطئه و عقب‌نشینی دربار

طرف عصر تلگراف‌هایی از شهرستان‌ها به حمایت مجلس رسید که موجب نگرانی محمدعلی شاه شد.

از طرفی از آبادی‌های اطراف تهران گروه گروه افراد مسلح به یاری مجلس آمدند و تلگراف‌های دیگری از شهرستان‌ها رسید. محمدعلی شاه رویه آشتی پیش گرفت. نظام‌السلطنه مافی را که مورد توجه مجلسیان بود، به ریاست وزرا برگزید. وقتی وزیران انتخاب شدند آن‌ها را واداشت که با مجلس گفت‌وگوی آشتی را شروع کنند. همان هیأت شش نفری از مجلس به دربار رفتند که با وزیران به گفت‌وگو بنشینند. گفت‌وگو شروع شد در این موقع تلگراف‌هایی از تبریز به سربازان آذربایجانی می‌رسید که اگر از حمایت اوباشان دست برندارند و دست به روی مجلس بلند کنند خانه و زندگی آن‌ها در آذربایجان به آتش کشیده خواهد شد. در نتیجه این گروه خود را کنار کشیدند.

ملایان و اوباشان روز پنجشنبه ۲۶ آذر از ترس به دربار پناه بردند که شب جمعه را آن‌جا بگذرانند ولی وزیران جدید، بودن آن‌ها را در دربار، در حالی که مذاکره با مجلس در جریان بود، صلاح ندیدند. در

اساسی، نوشته و امضا کرده بود، به مجلس آمدند.

در مقابل نمایندگان مجلس نیز سوگند یاد کردند که تا وقتی شاه قوانین اساسی و حدود مشروطیت را محترم ندارد به اساس سلطنت او خیانت نکنند.

در این پیشامد آخوندها از همه رسواتر شدند. اینها به خاطر خدمت به دربار ناچار شده بودند که شب‌هایی را با اوباشان باده‌گسار همنشین بشوند. وقتی محمدعلی شاه به ناچار با مجلس آشتی کرد آن‌ها را لگدمال کرد و دیگر برای شیخ فضل‌الله و همدستانش آبرویی نمایند.

سعدالدوله هم که به خواست مجلس بایستی از شهر اخراج می‌شد، وقتی از دربار بیرون آمد به سفارت هلند رفت و متحصن گردید. در روزهای بعد بر اثر فشار مجلس سران اوباشان، صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران دستگیر و به دادگاه فرستاده شدند. و در آن‌جا به مجازات شلاق و ده سال حبس در کلات محکوم گردیدند.

مهم‌ترین واقعه دی ماه ۱۲۸۶ زدو خورد مسلحانه تبریز بود که بین میرهاشم و تفنگداران محله دوچی، به پشتگرمی محمدعلی شاه، از یک طرف و مجاهدان محله امیرخیز به سرکردگی ستارخان روی داد و عده‌ای کشته شدند.

محمدعلی شاه همچنان با مجلس به ظاهر سر آشتی داشت و می‌توان پنداشت که دیگر از نبرد با مجلس ناامید شده و خواه‌ناخواه به حفظ آن گردن گذاشته بود.

### روزنامه صوراسرافیل

در این‌جا لازم است به بعضی از روزنامه‌های این دوره که نقش مهمی در بیدار کردن افکار مردم ایفا کردند فهرست‌وار، اشاره‌ای بکنیم.

اولین روزنامه عهد مشروطه، که بعد از گشایش مجلس در ایران پدید آمد، روزنامه «مجلس» بود که در ۴ آذر ۱۲۸۵ منتشر شد. مؤسس این روزنامه سید محمد صادق طباطبایی بود و اصولاً اخبار و وقایع مجلس شورای ملی را چاپ می‌کرد و ضمن بعضی مقالات، آزادی و تمدن را می‌ستود و با روحیه استبدادی مبارزه می‌کرد.

پس از انتشار «مجلس»، روزنامه‌های متعدد دیگری در تهران و شهرستان‌ها تأسیس شد. اهم روزنامه‌های تهران این‌ها بودند: مساوات، روح‌القدس، حبل‌المتین و صوراسرافیل.

روزنامه «صوراسرافیل» که در تاریخ مشروطیت اهمیت بسیار دارد، یک نشریه چهار صفحه‌ای هفتگی بود که شماره اول آن ۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۶ و آخرین شماره - شماره ۳۲ - روز ۳۰ خرداد ۱۲۸۷، یعنی سه روز پیش از بمباران مجلس، منتشر شد.

این روزنامه را، که معروف‌ترین و مؤثرترین روزنامه دوران مشروطیت صغیر شد، سه جوان مشروطه‌خواه پرشور که مسن‌ترین آن‌ها، میرزا جهانگیرخان شیرازی، حدود ۳۰ سال داشت، بنیاد نهادند. سرمایه اولیه روزنامه را میرزا قاسم‌خان تبریزی (که اوایل سلطنت پهلوی بنام قاسم صوراسرافیل وزیر پست و تلگراف شد) و در آن زمان ۲۵ ساله بود تأمین کرد. نویسندگان آن میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا علی‌اکبرخان دهنخدا بودند.

میرزا جهانگیرخان که در آغاز نهضت مشروطه‌خواهی به انجمن‌های سری و مجامع مخفی راه یافته بود، به‌زودی از ارکان عمده آزادی‌طلبان شد و سال بعد از صدور فرمان مشروطیت فعالیت روزنامه‌نگاری را آغاز کرد. در اولین سرمقاله «صوراسرافیل» هدف از انتشار آن را «تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و



نارنجک به طرف کالسکه او پرتاب شد که دو نفر کشته و چند نفر زخمی به جا گذاشت ولی به شاه آسیبی نرسید.

مجلس تلگرافی به شاه فرستاد، از حادثه ابراز تأسف و از سلامت شاه ابراز شادمانی کرد. محمدعلی شاه روزهای اول از خود خونسردی نشان داد و از این واقعه بهانه‌ای برای ابراز رنجش از مجلس نگرفت. جست‌وجوهای پلیس برای یافتن مسببین حادثه نتیجه‌ای نداد. البته در سال‌های بعد دانسته شد که نقشه این کار را حیدرعمواوغلی کشیده و نارنجک‌ها را هم خود او ساخته است. ولی جست‌وجوهای بی‌نتیجه پلیس و اعتراض آزادی‌خواهان به اقدامات خلاف قانون مأموران برای یافتن مسببین بمب‌اندازی، کینه روی کینه در دل شاه می‌انباشت.

واقعه مهم پایان سال ۱۲۸۶ و آغاز سال جدید، تشدید انتقادات نمایندگان تندر روی مجلس و روزنامه‌ها به ملایمت و نرمی احتشام السلطنه، رئیس مجلس، نسبت به محمدعلی شاه بود که موجب رنجش او شد و در هفته اول سال ۱۲۸۷، از ریاست و نمایندگی مجلس استعفا کرد و او رئیس مجلسی بود که در تاریخ پارلمانی ایران تنها تالی‌اش میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک را می‌شناسیم.

مجلس در ۱۵ فروردین ماه اسماعیل خان ممتازالدوله را به ریاست انتخاب کرد.

در این ایام محمدعلی شاه به پلیس سخت گرفته و پیدا کردن بمب‌اندازان را می‌خواست و پلیس به این دستاویز، مأمور به خانه‌های مردم می‌فرستاد و افرادی را دستگیر می‌کرد. عاقبت در ۱۹ فروردین افراد پلیس شبانه به کارخانه چراغ‌گاز ریختند و چهار نفر، از جمله حیدر عمواوغلی، را دستگیر کردند و به زنجیر کشیدند و هر چهار نفر

معاونت روستاییان و ضعفا و مظلومین» توصیف نمود.

در چهارمین شماره «صوراسرافیل» حملات تندی به آخوندهای قشری و منفعت‌پرست کرد، به طوری که روزنامه توقیف شد و به مدت یک ماه و نیم از انتشار آن جلوگیری کردند. پس از گفت‌وگوهای بسیار قرار شد که آزاد شدن روزنامه منوط به نوشتن توبه‌نامه‌ای باشد و جهانگیرخان به این کار تن در نمی‌داد تا عاقبت تقی‌زاده، نماینده مجلس، مقاله‌ای تحت عنوان دفاع که دو شماره روزنامه را گرفت، نوشت و دوباره روزنامه منتشر شد و تا به توپ بستن مجلس و قتل جهانگیرخان ادامه یافت.

میرزا علی اکبرخان دهخدا دو بخش از روزنامه را داشت. در بخشی به نام «چرندپرند» با امضاهاى مستعار دخو، خر مگس، اسیرالجوال و نخود هر آش، به شیوه طنز رژیم استبدادی و فساد رجال دولت و ظلم و ستم مالکین و اغنیا و ریاکاری آخوندها را به باد انتقاد گزنده‌ای می‌گرفت. در بخش دیگر، طی سلسله مقالاتی جدی با امضای ع. ا. د. نظریه الغای نظام ارباب و رعیت را در ارتباط با اصول دموکراسی اجتماعی و الهام از نظریات سوسیال دمکرات‌های اروپا، بیان می‌کرد: عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» تیراژ بعضی از شماره‌های «صوراسرافیل» را ۲۴/۰۰۰ نسخه ذکر می‌کند، که در مقایسه با تیراژ هفته‌نامه‌های ایرانی، حتی در سال‌های بعد از شهریور ۲۰ رقم واقعاً قابل ملاحظه‌ای است.

سوء قصد به جان شاه

روز ۸ اسفند ۱۲۸۶ واقعه تازه‌ای باز آب را گل‌آلود کرد:

وقتی محمدعلی شاه به عزم گردش، عازم دوشان تپه بود دو

را صبح روز بعد به دربار بردند که در آنجا از آن‌ها بازپرسی شود. وقتی خبر در شهر منتشر شد، انجمن‌های تهران به جنب و جوش افتادند و سروصدای اعتراض بلند کردند که چند اصل قانون اساسی زیر پا گذاشته شده است. (شب به خانه مردم ریخته و آن‌ها را برای بازپرسی به کاخ گلستان برده بودند.)

بر اثر این اعتراضات روز ۲۱ فروردین دستگیرشدگان را از کاخ گلستان به عدلیه بردند و در آنجا با حضور بعضی نمایندگان مجلس بازجویی کردند و چون نتوانستند اتهامی بر گردن آن‌ها بگذارند، محمدعلی شاه به ناچار حکم بر آزادی آن‌ها داد. گذشته از این، انجمن‌ها مصراً محاکمه حاکم تهران و رئیس شهربانی را به گناه زیر پا گذاشتن اصول قانون اساسی، مطالبه می‌کردند که بعد از چند روز عاقبت سروصداها خوابید.

#### در تدارک کودتا

ماجرای بمب و جست‌وجوی بمب‌اندازان در این‌جا خاتمه پذیرفت. ولی از همین ایام بود که محمدعلی شاه با لیاخوف و نمایندگان سیاسی روس به گفت‌وگو پرداخت و نقشه کشی بمباران مجلس را آغاز کرد.

در ماه اردیبهشت عاقبت آخرین سرکردگان آشوب میدان توپخانه، از جمله شیخ محمود و رامینی، به مجازات رسیدند ولی در این ایام در هر گوشه ایران آشوبی برپا بود و حتی در اطراف تهران و در خود شهر اوپاشان شب‌ها به لخت کردن مردم دست می‌زدند و محمدعلی شاه از بالاگرفتن شعله آشوب ناراضی نبود. نظام‌السلطنه مافی رئیس‌الوزرا چون دید کاری از پیش نمی‌رود استعفا کرد.

شاهزادگان قاجار خود به فکر چاره‌جویی افتادند و روز ۹ خرداد در خانه عضدالملک، رئیس ایل قاجار، به گفت‌وگو نشستند. در این میان انجمن‌های تهران که از این اجلاس مطلع شده بودند نمایندگانی به آنجا فرستادند و کار بزرگ‌تر شد.

وقتی خبر به محمدعلی شاه رسید، آن را به تحریک عمومی ظل‌السلطان - که داعیه سلطنت داشت - دانست و باز به وحشت افتاد. روز ۱۱ خرداد، عضدالملک به اتفاق مشیرالسلطنه، که بعد از نظام‌السلطنه به ریاست وزرا منصوب شده بود، نزد شاه رفتند و توصیه شاهزادگان قاجار را که اخراج امیربهادر جنگ و شاپشال روسی و چند نفر دیگر بود، به وی اطلاع دادند. محمدعلی شاه، که این روزها آخرین نقشه را برای برانداختن مجلس می‌کشید، بر اثر این اجلاس منزل عضدالملک و پیغام شاهزادگان در فکر خود مصمم‌تر شد، ولی برای پرده‌پوشی بر نیت خود و خام کردن مردم، این درخواست را پذیرفت و دستور داد آن چند نفر از دربار بیرون بروند و رئیس‌الوزرا این موضوع را برای اطلاع عموم آگهی کرد.

همان روزها سفیر روس با وزیرمختار انگلیس مشغول مذاکره بود که او را راضی به اقدامی در جهت کمک به محمدعلی شاه کند. عاقبت هر دو روز ۱۳ خرداد، نزد مشیرالدوله وزیر خارجه رفتند و رسماً به او اخطار کردند که:

کار انجمن‌ها و ملیون به این‌جا کشیده که همه آرزوشان برکناری شاه است. اگر چنین واقعه‌ای رخ نماید روسیه ناگزیر به پادرمیانی بوده و انگلستان نیز پشتیبانی خواهد کرد. نماینده انگلیس نیز این معنی را تصدیق نمود.

مشیرالدوله فوراً به مجلس رفت و گزارش این ملاقات را به رئیس

و کمیسیون خارجه مجلس داد.

فردای آن روز، پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷، محمدعلی شاه به بهانه گرمای هوای تهران، از کاخ گلستان کوچ کرد و به باغشاه رفت که هم وجود خود را از خطر حفظ کند و هم نقشه برانداختن مجلس را به پایان برساند و به طوری که خواهیم دید، دو هفته بعد، نقشه خود را اجرا کرد.

## استبداد صغیر و پیروزی دوباره ملت

### شاه در باغشاه

رفتن محمدعلی شاه به باغشاه، با صحنه سازی غریبی همراه بود. صبح روز پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷، ناگهان غوغایی از مرکز شهر برخاست. یک دسته از سربازان سیلاخوری، فریادکشان و نعره زنان به خیابان‌ها ریختند و آواز «بگیر و ببند» راه انداختند. به هر کسی که رسیدند مضروب و یا لختش کردند. گاه تیرهایی به هوا شلیک می کردند. پشت سر آنها دو فوج قزاق سوار، با یک عراده توپ در جهت مجلس شورای ملی به راه افتادند. همان موقع یک تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه را اشغال کرد.

این سروصداها و جنبش های غیر عادی همه را به وحشت انداخت به طوری که دکان ها بسته و مدارس تعطیل شد و مردم به طرف خانه های خود می دویدند.

در گرما گرم این آشفتگی، شاه نشسته در کالسکه شش اسبه سلطنتی از کاخ بیرون آمد. لیاخوف و شاپشال، شمشیر به دست دو طرف کالسکه می تاختند و قزاق های سوار در جلو و عقب کالسکه حرکت می کردند.

از طرف دیگر مشیرالسلطنه رئیس الوزرای جدید به مجلس آمد و وزیرانش را معرفی کرد:

مشیرالسلطنه، رئیس الوزرا و داخله - مستوفی الممالک، جنگ -  
علاءالسلطنه، خارجه - صنیع الدوله، مالیه - مشیرالدوله، علوم -  
مؤتمن الملک، تجارت - محتشم السلطنه، عدلیه.

روز بعد، ۱۸ خرداد، قزاق‌ها در شهر می‌گشتند و هر کسی را که اسلحه داشت خلع سلاح می‌کردند. در این روز دستخطی از طرف شاه زیر عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» چاپ و منتشر شد.

در این دستخط محمدعلی شاه از این‌که منافع ملت آلت دست مستی خائن شده شکایت کرده بود و ضمن اشاره به این‌که دولت ایران در عداد دول صاحب کنستیتوسیون محسوب می‌شود، تهدید کرده بود که مفسدین به شدت مجازات خواهند شد.

برای مخابره این اعلامیه شاه به شهرها، سیم‌های تلگراف را که قطع کرده بودند دوباره وصل کردند، تا فرمانداران آن را چاپ و منتشر نمایند.

مجلسیان وقتی از این دستخط اطلاع یافتند به فکر استمداد از شهرستان‌ها افتادند و بهبهانی و طباطبایی تلگرافی برای شهرها تهیه کردند و برای مخابره به تلگرافخانه قزوین فرستادند. محمدعلی شاه همین روز سرهنگ لیاخوف را به باغشاه خواست.

محمدعلی شاه گفت وگو درباره برانداختن مجلس را با لیاخوف و سفارت روس مرتباً دنبال کرده بود و لیاخوف و کارکنان سفارت مراتب را به پترسبورگ گزارش می‌کردند و پاسخ می‌گرفتند.

قسمتی از مضمون گزارشی را که لیاخوف درباره این ملاقات ۱۸ خرداد باشاه، به پترسبورگ فرستاده است نقل می‌کنیم:

«اعلیحضرت شاه مرا با مترجم سفارت به باغشاه دعوت کرد و

شاه به این ترتیب به قزاقخانه رفت و از آنجا به باغشاه روانه شد. آن دسته از قزاق‌هایی که به طرف بهارستان رفته بودند، از جلوی مجلس گذشتند ولی حمله‌ای نکردند. کم‌کم آرامشی پدید آمد و سربازان و درباریان هر جا بودند، دسته دسته به طرف باغشاه رفتند.

همان روز قورخانه و افزار جنگ به باغشاه برده شد. و سیم‌های تلگراف را قطع کردند که خبری به شهرستان‌ها نرسد. اوضاع و احوال نشان می‌داد که شاه در صدد برانداختن مشروطه است.

در اوایل روز که وضع آشفته بود عده زیادی از اعضای انجمن‌ها با تفنگ یا دست خالی در مسجد سپهسالار اجتماع کردند ولی پس از آن‌که آرامشی پدید آمد، پراکنده شدند.

بعد از ظهر مجلس جلسه داشت و رئیس مجلس، به بعضی نمایندگان که از حرکات ناهنجار سربازان سیلاخوری شکایت می‌کردند، اطمینان داد که این اغتشاشگران مجازات خواهند شد و زیاد جای نگرانی نیست و اعلیحضرت هم برای هواخوری به باغشاه رفته‌اند.

شب همان روز امیربهادر جنگ که بعد از رانده شدن از دربار به سفارت روس پناهنده شده بود، بیرون آمد و به باغشاه رفت. دو روز بعد از آن به آرامش گذشت.

روز یکشنبه ۱۷ خرداد عضدالملک چند تن از درباریان را، که قبلاً در خانه‌اش برای اصلاح امور به شور و مشورت نشسته بودند، همراه خود به باغشاه برد و با شاه مذاکراتی کردند. اما موقع مراجعت از باغ قزاقان آن‌ها را محاصره کردند و سه نفرشان را دستگیر نمودند. وساطت عضدالملک برای آزادی آن‌ها سودی نداد. همان‌روز چند عراده توپ دم دروازه‌ها کشاندند.



موافقت خود را با پیشنهاد سابق، که به عرض جنابعالی رسانده‌ام، اعلام کرد. شرط او این بود که طوری عمل شود که تبدیل حکومت مشروطه به استبداد قدیمی، مورد اعتراض دول اروپا قرار نگیرد. دیگر این که هر قدر ممکن است خونریزی کمتر باشد. من در جواب گفتم که خونریزی در این جنگ احترام‌ناپذیر است. وقتی از باغشاه برگشتیم من و مترجم مذکور، همان شب در سفارت ترتیبی برای معامله آینده با آشیانه دزدان که در این شهر مجلس نامیده می‌شود معین نمودیم...»

### سستی‌های مجلس

روز ۱۹ خرداد افراد انجمن‌های تهران دوباره به جنب‌وجوش افتادند و باز در مدرسه سپهسالار، با تفنگ و تجهیزات اجتماع کردند. ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ منبر رفتند و از نقض قانون اساسی از طرف شاه سخن گفتند.

روز جمعه ۲۲ خرداد شاه به مجلس پیغام فرستاد که افراد را پراکنده کنند تا خود او با مجلس مذاکره و رفع سوء تفاهم کند. اما در همان موقع به دستور شاه چند عراده توپ به دروازه‌های دوشان تپه و شمیران کشانند.

با وساطت بعضی نمایندگان مجلس، مردم مدرسه سپهسالار را تخلیه کردند. مجلسیان امیدوار بودند که این اقدام، محمدعلی شاه را آرام سازد و به مذاکره بنشینند ولی نتیجه عکس داد. شاه روز بعد پیغام فرستاد و تبعید چهار نفر را خواستار شد که یا از ایران بروند یا تحویل او گردند. از این چهار نفر، دو تن از روزنامه‌نگاران: میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر «صویراسرافیل» و سید محمد رضا مساوات مدیر روزنامه «مساوات» و دو تن از خطباء: ملک‌المتکلمین و سید

جمال‌الدین واعظ، بودند.

مجلس به این درخواست شاه گردن نگذاشت. محمدعلی شاه و وزیر از امتناع مجلس مطلع شد، همان شب دستور داد که قزاقان به خانه سلیمان‌خان می‌کده ریختند و او را دستگیر و در باغشاه به غل و زنجیر کشیدند. از آن موقع هر شب عده‌ای از مجاهدین از خانه‌های کسانی که مورد خصومت شاه بودند زیر مراقبت گرفتند.

وقتی خبر این وقایع به تبریز رسید، اعضای انجمن ایالتی اجتماع کردند و روز ۲۰ خرداد تلگرافی مبنی بر تقاضای خلع محمدعلی شاه به مجلس فرستادند.

از شهرهای دیگر هم، به خواهش انجمن تبریز، تلگراف‌های تنفر از اقدامات شاه مخابره شد. ولی این تلگراف‌ها در مجلس خوانده نشد. نمایندگان هنوز امید به رفع اختلاف به وسیله مذاکره داشتند و تصور نمی‌کردند که شاه به روی مجلس اسلحه بکشد. عاقبت روز ۲۶ خرداد مجلس لایحه‌ای به عنوان شاه نوشت و به وسیله شش نفر از نمایندگان به باغشاه فرستاد.

مجلس در این لایحه از نقض اصول قانون اساسی و توطئه‌ها و بدخواهی‌های درباریان مفسد شکایت کرده و افزوده بود که اگر تجاوز به قانون اساسی جبران نشود، وکلای ملت ناچار خواهند بود که به اقتضای وظیفه، عدم امکان تحمل این فشار را به موکلین خود اعلام نمایند.

در شهر گفته شد که محمدعلی شاه لایحه مجلس را گرفته و نخوانده است و گفته است این کشور را پدران من با شمشیر به دست آوردند. من هم پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر به دست می‌آورم. ولی در جلسه شب مجلس، رئیس مجلس به نمایندگان اعلام



کرد که شاه لایحه را خوانده و گفته است که کمال همراهی را با مجلس مقدس خواهم داشت.

روز ۲۷ خرداد باز چند عراده توپ از میدان توپخانه به باغشاه کشاندند.

در این ایام چون محافظت از منازل آزادی خواهان مشکل می نمود، بنا به توصیه یک کمیسیون مخصوص مجلس، قرار شد همگی در مجلس متحصن شوند زیرا حفاظت مجلس در برابر هجوم سربازان، آسان تر می نمود.

روز شنبه ۳۰ خرداد مجلس جلسه داشت ولی تدبیری برای مقابله با توطئه شاه اندیشیده نشد.

روزهای ۳۱ خرداد و اول تیر روزنامه‌ها به چاپ نرسید. ولی می دانیم که در این دو روز که نیت باطنی شاه بر آزادی خواهان معلوم شده بود، علی رغم محافظه کاری مجلس، جماعت کثیری با تفنگ و فشنگ برای دفاع از مجلس، در مدرسه سپهسالار و بهارستان گردآمده بودند و در انتظار رسیدن قوای کمکی از شهرها بودند. مخصوصاً به مجاهدان تبریز که از چند روز پیش از آن به تجهیز قوا پرداخته بودند، چشم امید داشتند. ولی آزادی خواهان تبریز خود گرفتار مبارزه با انجمن اسلامی و تحریکات ملایان و لوتیان مسلح محله دوجی بودند.

#### مقاله دهخدا

در این جا بی مناسبت نمی دانیم که قسمت کوتاه شده‌ای از مقاله «چرند پرند» دهخدا را که با امضای «دخو»، در آخرین شماره روزنامه «صوراسرافیل»، مورخ ۳۰ خرداد ۱۲۸۷، منتشر شد، نقل کنیم:

«ای بابا برو پی کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کسی هر چه

گفت باید باور کرد. پس این عقل را برای چی تو کله آدم کنار داری؟ مردیکه یک من ریش توی رویش است، بسین دیروز به من چی می گوید: دولت می خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را به توپ بیند. خدا یک عقلی به تو بدهد یک پول زیادی به من. آدم برای یک عمارت پی و پاچین دررفته از پشت دروازه تهران تا آن سر دنیا اردو می زند؟ آدم برای خراب کردن یک خانه پوسیده عهد سپهسالاری آن قدر علی بلند، علی نیزه، لبویی، جگرکی، مستی و فعله و حمال خیر می کند؟ به به! احمق گفت و ابله باور کرد. خدا پدر صاف و صادق بچه‌های تهران را بیامرزد.

یکی دیگر می گوید می خواهد اول با این قشون همه باغشاه را بگیرد. بعد قشون بکشد برد مهرآباد را بگیرد، بعد قشون بکشد بیره بنگی امام را بگیرد و بالاخره همه ایران را بگیرد... شما را به خدا این را هیچ بچه باور می کند که آدم پول خرج بکند قشون و قشون کشی بکند لک و لک بیفتند تو عالم و دنیا که چه خبر است می روم مملکت خودم را که از پدرم به ارث به من رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده از سر نو بگیرم. این هم شد حرف؟ البته این‌ها نیست. این‌ها پولتیک است که دولت می زند. این‌ها نقشه است، این‌ها اسرار دولتی است. آخر بابا هر حرفی را که نمی شود آشکارا گفت من حالا محض دل قایمی بعضی وکیل‌ها هم شده باشد می گویم، اما خواهش می کنم مرگ من، سیل‌های دخور را تو خون دیدید، این حرف‌ها را به فرنگی‌ها نگویند که بردارند زود بنویسند به مملکت‌هاشون و نقشه دولت ما را به هم بزنند.

می دانید دولت می خواهد چه بکند؟ دولت می خواهد این قشون‌ها را یواشکی به طوری که کسی نفهمد، همان طور که عثمانی به اسم

آن‌ها در بالاخانه عمارت شمالی مجلس - که بعدها چاپخانه مجلس شد - یا در پشت‌بام‌های مجلس و مسجد و بالای مناره‌های مسجد سنگر گرفته و به محافظت مجلس، همت گماشته بودند.

یک دسته دیگر که آذربایجانی‌ها بودند در پشت‌بام خانه «انجمن آذربایجانیان» که در نزدیکی مجلس بود سنگر بسته بودند. ولی از آن‌جا که فرماندهان کارآموده و کارآمدی نداشتند، در نهایت بی‌احتیاطی شب‌ها به خانه‌های خود می‌رفتند و فقط ۷۰ نفر برای نگهبانی می‌ماندند.

شب سه‌شنبه هم هفتاد نفر مانده بودند، که روز بعد وقتی جنگ شروع شد همان‌ها بودند و بقیه که به خانه‌ها رفته بودند به مجلس نیامدند و یا نتوانستند بیایند. ولی بعد از شروع جنگ جماعتی از مردم برای دفاع از مجلس خود را هر طور بود به بهارستان رساندند، جماعتی که متأسفانه غالباً فاقد اسلحه بودند.

روز سه‌شنبه ۲ تیرماه ۱۲۸۷ از صبح زود، قزاقان و سربازان اطراف مجلس و مسجد سپهسالار را گرفتند و راه‌ها را به روی آمد و شد بستند و چند عراده توپ را رو به مجلس گذاشتند.

جنگ از ساعت هفت و نیم صبح تا نزدیک ظهر به طول انجامید. در آغاز پیروزی با مجاهدان بود و تعداد زیادی از قزاقان لیاخوف کشته شدند ولی عاقبت آتش توپ‌های تازه‌ای که با عجله از باغشاه آورده شده بود و از چند طرف شلیک می‌کردند مقاومت آزادی‌خواهان را درهم شکست.

فداکاری و جانبازی مجاهدانی که دفاع از مجلس و مشروطه را به عهده گرفته بودند، از صفحات درخشان تاریخ مشروطیت ایران است.

مشروطه‌طلب‌های شهر وان قشون جمع کرد و یک دفعه کاشف به عمل آمد که می‌خواهد با روسیه جنگ کند، دولت ما هم می‌خواهد یواشکی این قشون‌ها را به اسم خراب کردن مجلس، ملک‌المتکلمین و آقا سید جمال و هر چه مشروطه‌طلب، یعنی مفسد است جمع کند... آن وقت این‌ها را دودسته کند، یک دسته را به اسم مطیع کردن ایل قشقایی و بختیاری بفرستد به طرف جنوب، یک دسته را هم به اسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد به طرف شمال. آن وقت یک شب توی تاریکی آن دسته اولی را در خلیج فارس یواشکی بریزد توی ده بیست تا کزجی و روانه کند به طرف انگلیس و از این طرف این یکی دسته را هم همین‌طور آهسته و بی‌صدا باز دمدمه‌های صبح قلقلک و باروبنه سفره‌نان و هر چه دارند بار کند روی چهل، پنجاه تا الاغ و از سر حد جلفا از بیراهه بفرستد به طرف روسیه، آن وقت یک روز صبح زود، ادوارد هفتم در لندن و نیکلای دویم در پترزبورگ یک دفعه چشم‌هایشان را واکنند، ببینند که هر کدامشان افتاده‌اند گیر بیست تا غلام قرچه‌داغی...»

### روز کودتا

دو شنبه اول تیرماه، که آخرین روز مشروطه و مجلس بود، شاه تلگراف زیر را برای فرمانروایان شهرها فرستاد:

«این مجلس برخلاف مشروطیت است. هر کس منبعد از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود.»

عاقبت چشم‌های آزادی‌خواهان به روی واقعیت تلخ باز شده بود و در روزهای آخر به بسیج نیروها پرداخته بودند. روز اول تیرماه کمابیش ۶۰۰ تفنگدار آماده‌مقابله با حمله شاه شده بودند. یک دسته از

«مامونتوف»، خبرنگار روسی که شاهد عینی جنگ بوده است می‌نویسد:

«باید اعتراف کنم که هیچ‌وقت تصور نمی‌کردیم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشادت کند که چند نفری در مدت کوتاه این جنگ از خود نشان دادند. یکی از زخم‌داران که سه گلوله در سینه و دو تا به دست چپش خورده بود، دوباره به صف برگشت. و دیگران در زیر باران گلوله، یا فشنگ می‌آوردند یا به کمک رفقاییشان که کشته یا زخمی شده بودند می‌رفتند.»

وقتی آخرین مقاومت مجاهدان در هم شکست و هجوم قزاقان و سربازان به طرف مجلس آغاز شد. سران مشروطه خواهان، یعنی چند نفر از نمایندگان مجلس، و چند تن از آزادی خواهانی که از پیش در مجلس متحصن بودند، به ناچار دیوار شمالی مجلس را خراب کردند و به پارک امین الدوله که در همسایگی مجلس بود پناه بردند. در آن جا به سرنوشت بدی گرفتار شدند که خواهیم دید.

از تلفات این جنگ چهار ساعته آمار قابل اطمینانی در دست نیست. تعداد تلفات قزاقان ۱۰۰ کشته و ۱۵۰ مجروح ذکر شده است و روس‌ها تلفات آزادی خواهان را تا هزار و دویست نفر نوشته‌اند.

قزاقان و سربازان سیلاخوری و به دنبال آن‌ها جماعت اویاش وقتی به مجلس و خانه‌های اطراف که سنگر مجاهدان بود وارد شدند، دست به غارت و تخریب زدند. هر چه را دیدند اگر توانستند بردند و اگر نتوانستند خرد و نابود کردند. اشیای قیمتی که از زمان میرزا حسین خان سپهسالار در عمارت بهارستان مانده بود، همه دستخوش یغما شد. تمام چلچراغ‌ها، جواهرهای بزرگ، آینه‌های قدی را خرد کردند. تابلوهای نقیص را پاره کردند، حتی قاب‌های سقف‌ها را شکستند،

قالی‌های بزرگ قدیمی قیمتی را که نمی‌توانستند حمل کنند قطعه قطعه کردند و هر قطعه را یکی از غارتگران برد.

در و پنجره‌ها را شکستند. یکی از اعضای سفارت هلند می‌نویسد که به چشم خود دیده که مردی لنگه دری را روی دوش، از عمارت مجلس بیرون می‌برد. ظرف مدت کوتاهی بهارستان و خانه‌های اطراف آن ویران شد.

### جنایت فجیع

اما پارک امین الدوله که سران مشروطه خواهان به آن پناه برده بودند، ساعتی بعد به وسیله تعداد کثیری از قزاقان و سربازان محاصره شد. از جمله کسانی که به خانه امین الدوله پناه برده بودند، سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی، ملک‌المتکلمین، مستشارالدوله، حکیم‌الملک، ممتازالدوله رئیس مجلس، میرزا جهانگیرخان و میرزا قاسم خان صور، مدیران روزنامه «صوراسرافیل» بودند.

درباره این که حضور این گروه آزادی خواهان را چه کسی به اطلاع شاه رسانده است، روایت‌های مختلفی وجود دارد. پروفیسور براون می‌نویسد که امین الدوله به قزاقخانه تلفن زد و اطلاع داد که آقایان در خانه من هستند. مستشارالدوله که خود جزء پناهندگان بوده است می‌گوید: امین الدوله گفت: «اجازه می‌دهید من به خانه نیرالدوله بروم و برگردم؟» گفتم بروید، ولی نمی‌دانم آیا از آن جا تلفنی کرده است یا نه. مهدی ملک‌زاده مؤلف «تاریخ انقلاب مشروطیت» به نقل قول از شاهد عینی، محمدعلی ملک‌زاده و میرزا علی اکبرخان ارداقی روایت می‌کند که: سید محمد طباطبایی به امین الدوله گفت: «جان ملک‌المتکلمین در خطر است باید او را حفظ کرد». امین الدوله جواب



که وقتی اسیران با بدن‌های مضروب و مجروح به قزاقخانه رسیدند، قزاق‌ها میرزا جهانگیرخان را در اتاق جداگانه‌ای زندانی کردند و در همان موقع باقر بقال و حمزه سرباز را در برابر چشم سایرین تیرباران کردند.

تصور نگارنده این سطور این است که باقر بقال مورد اشاره همان مشهدی باقر بقال نماینده صنف بقال و رزاز و میوه‌فروش، در مجلس اول - که در قسمت‌های گذشته به فهم و شعور و دلبستگی‌اش به مشروطیت اشاره‌ای داشتیم - باشد. به هر حال هر دو گروه سران مشروطه خواه را بعد از ظهر به باغشاه رساندند. ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را زنجیر بر گردن میان دو صف قزاق و فراش به حضور محمدعلی شاه بردند. ولی آن دو به کمال شجاعت با شاه سخن گفتند.

فردای آن روز - چهارشنبه سوم تیر ماه - اعلان برقراری حکومت نظامی به فرمانداری سرهنگ لیاخوف در شهر منتشر شد. و همان روز دستخطی از طرف شاه خطاب به مشیرالسلطنه، رئیس الوزرا صادر شد که ضمن آن گفته شده بود که چون مجلس از مفسدین در مقابل قشون دولتی حمایت و مقاومت مسلحانه کرده است به مدت سه ماه مجلس را منفصل می‌کند که پس از آن وکلای دیگری انتخاب شوند.

این دستخط نویسی و وعده انتخابات جدید مجلس، دنباله نقشه‌ای بود که با لیاخوف و سفارت روس کشیده بود که جلوی ایراد دولت‌های بیگانه گرفته شود.

و روز بعد ضمن دستخط دیگری اعلام عفو عمومی کرد. این دو دستخط را به سفارتخانه‌ها فرستادند ولی در شهر هم چنان در تعقیب آزادی خواهان بودند و همین روز در باغشاه، ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی را به حکم شاه، با طناب خفه کردند.

داد یک حیاط خلوت کوچکی در گوشه باغ دارم ایشان را آن جا پنهان می‌کنم. بعد شخصاً ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و میرزا قاسم خان صور و محمدعلی ملک‌زاده و میرزا علی اکبرخان ارداقی و چند نفر دیگر را به آن خانه برد و در را قفل کرد. چند دقیقه بعد، علی‌خان نامی که از نوکران امین‌الدوله بود از پشت بام داخل حیاط خلوت شد و گفت من نزدیک تلفن بودم و به گوش خود شنیدم که امین‌الدوله به محمدعلی شاه تلفن کرد که ملک‌المتکلمین و چند نفر دیگر از مشروطه خواهان را در محل مناسبی نگاه داشته‌ام و منتظر امر مبارک هستم.

در نتیجه این چند نفر با کمک علی‌خان در حیاط را شکستند و از راهی که او نشان داده بود از پارک امین‌الدوله خارج شدند ولی کمی بعد بیشترشان به وسیله قزاقان دستگیر شدند. قزاقان آن‌ها را پس از ضرب و شتم بسیار به قزاقخانه بردند.

از طرف دیگر قزاقان و سربازان در پارک را باز کردند و به دیگر پناهندگان حمله بردند. یکی از اولین کسانی که به دست آن‌ها کشته شد حاجی میرزا ابراهیم آقا، نماینده سی و دو ساله مجلس بود که در تمام مدت جنگ با کمال شجاعت از مجلس دفاع کرده بود. در پارک امین‌الدوله نیز اسلحه به دست آماده دفاع بود و لوله تفنگ را به طرف اولین صف مهاجمین گرفت و به آن‌ها امر کرد که از باغ خارج شوند ولی بر اثر شلیک گلوله‌ای بر زمین افتاد و جان داد.

قزاقان و سربازان همگی را - جز چند نفری که موفق شدند خود را - در گوشه و کنار باغ پنهان کنند - دستگیر کردند و بعد از ضرب و جرح شقاوت باری، به باغشاه بردند.

محمدعلی ملک‌زاده که جزء گروه اول بوده است، حکایت می‌کند



خبر قتل این دو تن در شهر منتشر شد و عده زیادی از آزادی خواهان به سفارت انگلیس پناه بردند. بهبهانی و طباطبایی از تهران تبعید شدند.

ولی از آن جا که از طرف سفرای خارجه مقیم تهران، به وسیله وزیر خارجه، یادداشت اعتراض آمیز شدیدی راجع به قتل ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان، برای محمدعلی شاه فرستاده شد. شاه به توصیه دوستان روسی اش دستور تشکیل دادگاهی در باغشاه را صادر کرد که هر کس را می خواستند از بین ببرند به حکم دادگاه باشد.

دادگاه به ریاست شاهزاده مؤیدالسلطنه و عضویت سید محسن صدرالاشرف (که بعد از شهریور ۱۳۲۰ نخست وزیر شد) و چند نفر دیگر تشکیل شد. سؤالات از دستگیرشدگان مربوط به ماجرای مجلس و مشروطه نبود و به خصوص می پرسیدند: بمب را به شاه چه کسی انداخت یا تفنگ به مجاهدان چه کسی داده است یا فکر اجتماع خانه عضدالملک از چه کسی بوده است؟

در فاصله جلسات دادگاه، شبها، بساط شکنجه برای گرفتن اقرار، برقرار بود.

در همین ایام، سلطان العلمای خراسانی مدیر روزنامه «روح القدس» را پس از شکنجه به انبار دولتی بردند و با طناب خفه کردند و در چاه انداختند.

### عکس العمل تبریز

کودتای محمدعلی شاه مردم شهرها را غافلگیر کرد. ولی خوشبختانه مشروطه خواهان تبریز غافلگیر نشدند و به همین جهت موفق شدند سرپا بایستند و در مقابل استبداد پایداری کنند.

وکلائی تبریز، مخصوصاً تقی زاده و مستشارالدوله و حاجی میرزا ابراهیم آقا، با موکلین خود در تماس مستمر بودند و آنها را از وخامت اوضاع مطلع کرده بودند. مستبدین تبریز که از طرف علمای آن شهر رهبری می شدند، «انجمن اسلامی» را که، زیر نظر سید هاشم و حاجی میرزا حسن مجتهد بود، مرکز تجمع قوای مسلح خود قرار داده بودند. با محمدعلی شاه در تماس بودند و دستور می گرفتند و قنسول روس از آنان حمایت می کرد. در برابر آنان، مشروطه خواهان که عده ای افراد مسلح در اختیار داشتند در اطراف انجمن ایالتی و مراکز ملی گردآمده بودند، شهر تبریز به دو قسمت شده بود. نیمی از آن در تصرف مستبدین و قداره کشان و تفنگچی های آنان بود و نیم دیگر را آزادی خواهان داشتند.

محمدعلی شاه بعد از چیره شدن بر مشروطه خواهان و مجلس، موضوع را تلگرافی به میرهاشم اطلاع داد. در این تلگرام می خوانیم: «با کمال قدرت فتح کردم» ولی پیش از رسیدن این تلگراف، همان روز ۲ تیرماه که جنگ در تهران آغاز شد، در تبریز هم دولتیان و مستبدان جنگ را آغاز کردند و بر مجاهدان تاختند. مجاهدان در شهر سنگر گرفته و در مقابل آنان ایستادگی می نمودند. در بخشی باقرخان و در بخش دیگری ستارخان فرماندهی مجاهدان را برعهده داشتند.

اعلامیه ای از طرف سران مستبدین منتشر شد مبنی بر این که: کسانی که از مشروطه طلبها و بابیها و کفار بیزارند و می خواهند جان و مالشان در امان باشد باید یک بیرق سفید بالای سردر خانه خود نصب کنند.

مردم تبریز سخت وحشت کردند و ظرف چند ساعت به استثنای یک چهارم شهر، بقیه پرچم سفید بالا بردند.

جمعی از مشروطه‌خواهان نیز ترسیدند و سنگرها را خالی کردند، به خصوص این که قنصل روس به مشروطه‌خواهان پیغام می‌فرستاد که مقاومت در حکم خودکشی است و بهتر است تسلیم شوند و از طرف دیگر مجتهدان طرفدار استبداد علیه مشروطه‌خواهان اعلان جهاد دادند.

ولی ستارخان و باقرخان با شجاعتی کم‌نظیر به مقاومت ادامه دادند. در همین ایام از تهران خبر رسید که شاه مخبرالسلطنه را از حکومت آذربایجان عزل کرده و عین‌الدوله، دشمن قدیمی مشروطیت را به جای او منصوب کرده است. مخبرالسلطنه دیگر در تبریز نماند و عازم اروپا شد. روز ۲۲ تیر ماه رحیم‌خان با سواران خود برای تقویت نیروی پسرش، که کاری از پیش نبرده بود وارد تبریز شد. از سوی دیگر فوج ملایر که از تهران اعزام شده بود، به داخل شهر آمد. مردم از ترس تاراج به سردر خانه‌های بیرق‌های سفید زدند و مجتهدان ناچار این جا و آن جا پنهان شدند. از طرف جانشین حاکم تلگراف پیروزی به محمدعلی شاه مخابره شد.

ولی در این میان ستارخان با دسته کوچکی از همراهان خود در کوی امیرخیز ایستادگی می‌کرد.

روز ۲۴ تیر ماه بار دیگر دولتیان به کوی امیرخیز و سنگرهای ستارخان تاختند ولی نتیجه‌ای نگرفتند.

روز بعد قنصل روس به دیدن ستارخان رفت و پیشنهاد کرد که بیرقی از قنصلگری بفرستد که او بر سردر خانه خود بزند تا زیر حمایت دولت روس، از گزند مصون بماند. ستارخان جواب داد: «جناب قنصل، من می‌خواهم هفت دولت زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نمی‌روم.»

و از روز بعد، درحالی که به کمک مجاهدان خود که از بیست نفر هم کمتر بودند، به پایین آوردن بیرق‌های سفیدی که مردم از ترس بر سردر خانه‌ها افراشته بودند، دست زده و این اقدام متهورانه او باعث امیدواری و دلگرمی مردم و حرکت آنان شد و مجاهدانی که از ترس پنهان شده بودند دوباره تفنگ‌ها را برداشته و آماده جنگ شدند. جنگ هم چنان ادامه یافت و چون مجاهدان اطلاع یافتند که محمدعلی شاه در کار تجهیز لشکری بزرگ برای اعزام به تبریز است، به سازماندهی نیروها پرداختند. انجمن ایالتی را با اعضای تازه‌ای دوباره برپا کردند.

اواخر مرداد، عین‌الدوله که به حکومت آذربایجان منصوب شده بود، رسید و چون در انتظار رسیدن نیروهای اعزام شده از تهران بود، در آغاز کار با واسطه، به مذاکره با سران آزادی‌خواهان پرداخت و به آن‌ها پیشنهاد کرد که اسلحه را زمین بگذارند و از شاه پوزش بطلبند، در مقابل او قول می‌دهد که مشروطه را از نو برای مردم از شاه بگیرد که البته نتیجه‌ای نگرفت.

در این ایام دسته‌های سواره و پیاده و توپخانه، از جمله سپاهی به سرکردگی محمدولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم) از تهران رسیده بود و نیروی بزرگی برای دولتیان فراهم می‌شد. ولی در این زمان مشروطه‌خواهان هم نیرومندتر شده بودند و از ایرانیان قفقاز و استانبول نیز به آن‌ها کمک می‌شد.

علمای سه گانه نجف نیز که بعد از توپ بستن مجلس تلگراف‌هایی به پشتیبانی از مشروطه به تهران مخابره کرده بودند، در این موقع فتوی دادند که حمله به تبریز به منزله جنگ با امام زمان است.

در این میان سپاهیان ماکو مرکب از سه هزار نفر همراه با پنج عراده

توپ به تبریز حمله برد ولی از مجاهدان شکست سختی خورده و فرار کردند.

پس از این پیروزی مجاهدان، سپهدار اعظم تلگرافی به محمدعلی شاه فرستاد و او را اندرز داد که مجلس را باز کند ولی شاه پاسخ تندی فرستاد و تأکید کرد: «همان است که گفته‌ام تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود، دست بردار نیستیم.»

در همین ایام بود که سپهدار از هواداری دولت منصرف شد و با افراد خود از تبریز به تنکابن رفت. ولی جنگ در تبریز ادامه یافت.

#### طومار سازی علیه مشروطه

محمدعلی شاه برای بستن زبان دولت‌های اروپایی، وانمود کرد که با مشروطه مخالف نیست و تنها مجلس را بسته است که پس از سه ماه دوباره باز خواهد شد. ولی وقتی سه ماه پایان یافت، افتتاح مجلس را به دو ماه دیگر موکول کرد. چون مهلت دو ماهه هم رو به پایان می‌رفت در ۱۶ آبان جماعتی از متنفذین تهران را به مجلسی در باغشاه دعوت کرد و گفت که چون موعد نزدیک است باید نمایندگان برای مجلس انتخاب شوند. طبق قرار و مدار قبلی، شیخ فضل‌الله نوری و دیگران اعتراض کردند که مشروطه با «شریعت» سازگار نیست و تلگراف‌های فراوانی را که به اشاره شیخ، از شهرها در مخالفت با مشروطه منخابره شده بود، نشان دادند. نتیجه این که طومار بزرگی به عنوان عریضه به شاه نوشتند که از مشروطه چشم پوشد و همه حاضران آن را امضا و مهر کردند.

روز ۲۸ آبان دوباره مردم را به اجتماع دیگری این بار با حضور

محمدعلی شاه، دعوت کردند و طومار دیگری به عنوان عریضه به محمدعلی شاه تهیه کردند که شاه بالای آن جواب بنویسد و آن را چاپ و منتشر کنند.

شاه بالای این طومار نوشت که به تقاضای قاطبه مردم از خیال گشایش مجلس کاملاً متصرف شده است. ولی به فکر افتاد که جمعیتی از درباریان و اعیان را با نام «مجلس شورای کبرای دولتی» برای گفت‌وگو در کارهای دولتی جانشین مجلس شورای ملی سازد و به این منظور پنجاه نفر را به انتخاب شاه، به عنوان عضویت این مجلس دعوت کردند که هفته‌ای دو روز جلسه تشکیل دهند.

اما در این ایام، مقاومت تبریزی‌ها در برابر قشون شاه و پیروزی‌های مجاهدان آذربایجان که موجب به هم خوردن انجمن اسلامی و فرار جمعی از سرکردگان محله دوجی به تهران شده بود، مردم تهران را به حرکت درآورده و با همه سخت‌گیری‌ها مردم مشروطه خواهی نشان می‌دادند و از محمدعلی شاه و شیخ فضل‌الله علناً بدگویی می‌کردند. در روز ۱۹ دی جوانی به نام کریم دواتگر به قصد کشتن شیخ گل‌وله‌ای به او زد که تنها او را مجروح کرد.

#### انقلاب گیلان

در این اوقات مشروطه خواهان گیلان کمیته «ستار» را تشکیل داده و به کمک انقلابیون حزب سوسیال دمکرات قفقاز در کار تدارک اسلحه بودند و یفرم خان ارمنی که با رؤسای کمیته ستار هم‌پیمان شده بود موفق شد در زمان کوتاهی یک گروه از جوانان انقلابی و آزادیخواه ارمنی را برای کمک به انقلاب آماده کند. اعضای کمیته ستار با محمدولی خان سپهدار که در بازگشت از تبریز، اردوی مسلحی در



پانصد نفری که هر یک تحت ریاست یکی از رهبران انقلاب قرار گرفت - تقسیم کردند. کلیه رؤسای گروه‌ها تحت ریاست عالی‌سپهدار بودند.

اردوی دولتی از قزوین، ۳۰ کیلومتر به طرف رشت پیشروی کرد، ولی چون در همین وقت خبر رسید که اردوی رشیدالممالک در حاشیه دریا از مجاهدان شکست خورده منهزم شده است، این اردو نیز به قزوین عقب‌نشینی کرد.

پس از این عقب‌نشینی قشون شاه، سران ملیون مصلحت دیدند که به طرف تهران حرکت کنند.

از طرف دیگر اصفهان در نیمه دیمه به تصرف افراد ایل بختیاری و مشروطه‌خواهان اصفهان درآمد و صمصام‌السلطنه بختیاری بلافاصله انتخاب انجمن ایالتی را بر طبق قانون اساسی شروع کرد که مردم افراد صالحی را برگزیدند.

بعد از انقلاب اصفهان، جمعی از آزادی‌خواهان تهران با وجود موانعی که در راه‌ها بود به اصفهان رفتند و به صمصام‌السلطنه و سردار اسعد - که به تشویق آزادی‌خواهان مهاجر از پاریس برگشته بود - اطمینان دادند که قاطبه مردم تهران طرفدار مشروطه و دشمن محمدعلی شاه هستند و کمیته‌های سری برای مبارزه با دستگاه استبداد تشکیل شده است.

#### قشون روس در تبریز

در فروردین ماه ۱۲۸۸ در تبریز جنگ‌های سختی درگیر بود و دولتیان راه آذوقه به شهر را بسته بودند. سفیران روس و انگلیس در تهران با محمدعلی شاه گفت‌وگو کردند که در تبریز شش روز آتش‌بس

تنکابن تشکیل داده بود مذاکراتی کردند و او راضی شد که پس از انقلاب رشت، به آنجا بیاید و فرماندهی نیروی انقلاب را در دست بگیرد. در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ انقلابیون با تدارک قبلی، سردار افخم، حاکم، را کشتند و شهر را به تصرف آوردند. سه روز بعد، سپهدار به اتفاق جمعی از افراد مسلح وارد رشت شد. پس از آن تمام گیلان به تصرف آزادی‌خواهان درآمد. بلافاصله انجمن ایالتی، طبق قانون اساسی تشکیل شد. این انجمن طی اعلامیه‌ای که رونوشت آن را برای سفیر خارجی مقیم تهران فرستاد، اظهار می‌کرد که نزاعی با شاه ندارد و منظور استقرار مجدد حکومت ملی است.

صدای انقلاب رشت در تمام ایران و کشورهای آزاد جهان طنین‌انداز شد و بیش از همه آزادی‌خواهان تبریز را، که با قشون استبداد دست به گریبان بودند، امیدوار کرد. تلگراف‌های مهیجی از طرف ستارخان و انجمن تبریز به سپهدار و سران انقلاب گیلان مخابره شد و در تهران مشروطه‌خواهانی که در سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم و سفارت انگلیس متحصن شده بودند، این خبر را جشن گرفتند.

محمدعلی شاه برای سرکوبی انقلاب رشت به سرعت یک قشون پانصدنفری مرکب از قزاق و سرباز به قزوین فرستاد و کمی بعد این اردو را با اعزام یک فوج قزاق و شش عراده توپ و چند توپ کوهستانی تقویت کرد.

انقلابیون پس از اطلاع از ورود قشون دولتی به قزوین دانستند که شاه سر جنگ دارد، لذا با اشکالات بسیاری که، به‌خصوص از فقدان سرمایه، داشتند، اردویی مرکب از دو هزار و پانصد مجاهد مجهز به اسلحه جدید و چند عراده توپ تشکیل دادند. افراد را به چند گروه



اعلام شود که مقداری آذوقه به شهر برسد و در این مدت دو سفیر بتوانند برای پایان کشمکش اقدامی بکنند و متعهد شدند که مشروطه خواهان را راضی به این آتش بس کنند. سپس به قنسول‌های خود در تبریز دستور دادند که با انجمن ایالتی در این باب گفت‌وگو کنند. مجاهدان پذیرفتند ولی شاه با آن که گفت به عین‌الدوله دستور داده است خواربار را به شهر راه بدهند، در تبریز اثری دیده نشد و راه‌ها بسته ماند. در نتیجه دولت‌های روس و انگلیس از او نومید گردیدند و با رضایت انگلیس، روز ۶ اردیبهشت قشون روس، مرکب از سه فوج سرباز و چهار فوج قزاق - مجهز به توپخانه، از پل جلفا گذشت و به طرف تبریز حرکت کرد.

همان روز قنسول انگلیس نامه‌ای به انجمن نوشت که چون دولت ایران از باز کردن راه خودداری می‌کند، دولت‌های روس و انگلیس تصمیم گرفته‌اند که خود راه را باز کنند.

این خبر چون صاعقه‌ای بر سر آزادی خواهان فرود آمد. از قنسول خواستند که از دولت خود، از طرف آنان، بخواهد که اقدامی نکند تا مشروطه خواهان خودشان با محمدعلی شاه کنار بیایند و راه باز شود. همان موقع اعضای انجمن ایالتی به تلگرافخانه کمپانی رفتند و تلگرافی به محمدعلی شاه مخابره کردند که: «شاه به جای پدر و ملت به جای فرزند است. اگر رنجشی میان پدر و فرزند پیش آید نباید همسایگان پا به میان بگذارند. ما از آن چه می‌خواستیم می‌گذریم و شهر را به اعلیحضرت می‌سپریم. هر رفتاری که می‌خواهند با ما بکنند اما دستور دهند راه آذوقه باز شود که جایی برای ورود سپاه روس به خاک ایران نماند.»

ستارخان می‌گفت که آماده است از ایران برود که قشون روس خاک

وطن را لگدکوب نکند.

و این درحالی بود که نیروهای مجاهدین از هر وقت توانا تر بودند ولی عشق و علاقه‌شان به وطن آن‌ها را به این حد از خودگذشتگی رسانده بود.

محمدعلی شاه به عین‌الدوله دستور داد که راه آذوقه را باز کنند. اما قشون روس به تبریز وارد شد و آرزوهای مردم تبریز پس از یازده ماه جنگ پر مصیبت بر باد رفت. ولی قیام مردانه آنان ملت ایران را تکان داد و به انقلاب گیلان و اصفهان که در نهایت موجب سرنگونی شاه مستبد شد، منجر گردید.

جمعی از سران آزادی خواهان، از جمله ستارخان و باقرخان که از طرف روس‌ها در خطر بودند، به اصرار انجمن ایالتی در قنسولگری عثمانی متحصن شدند.

#### عقب‌نشینی شاه

محمدعلی شاه که در این موقع سعدالدوله را به ریاست وزرا منصوب کرده بود، بر اثر انقلاب‌های مختلف در کشور و حرکت اردوی انقلابی گیلان به طرف تهران و قیام ایل بختیاری و اشغال اصفهان و نهضت عموم شهرها به نفع مشروطیت، اجباراً در هفته اول اردیبهشت ماه اعلامیه‌ای صادر کرد و به سفرای خارجه قول صریح داد که پس از خارج شدن متحصنین تهران، از سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم، بر طبق قانون اساسی مجلس شورای ملی را مفتوح و مشروطیت را با همان کیفیت در ایران برقرار می‌کند.

پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس، نمایندگان سفارت روس به اصفهان و قزوین رفتند. سردار اسعد و سپهدار را ملاقات کردند و به نام

دولت‌های متبوعه خود به آنها اندرز دادند که چون شاه قبول کرده مجلس با همان شرایط و مقررات قانون اساسی باز بشود، بهتر است ملیون منتظر افتتاح مجلس بشوند. آنها جواب دادند ما با کسی جنگ نداریم و جز اعاده مشروطیت چیزی نمی‌خواهیم. به تهران می‌رویم ناظر افتتاح مجلس باشیم. اگر محمدعلی شاه به وعده خود عمل کند، ما پس از افتتاح مجلس اسلحه را کنار گذاشته به شهرهای خودمان برمی‌گردیم.

در این موقع خبر رسید که تفنگداران نیروی دریایی انگلیس در بوشهر پیاده شده‌اند.

محمدعلی شاه در تاریخ ۱۴ اردیبهشت فرمان انتخابات را صادر کرد که روز ۲۸ تیرماه انجام گیرد و متعاقب آن دستخطی بیرون داد که همان قانون اساسی و متمم آن دقیقاً مورد عمل خواهد بود.

ولی سپهدار و نیروهای ملیون گیلان همان روز به قزوین رسیدند و شهر را پس از یک جنگ بیست و چهار ساعته تصرف کردند.

روز ۳۱ اردیبهشت سردار اسعد بختیاری با هزار سوار به طرف تهران حرکت کرد.

در این موقع روس‌ها، سربازان زیادی وارد گیلان کرده و به محمدعلی شاه اطلاع داده بودند که اگر بتواند حرکت ملیون به تهران را عقب بیندازد، قشون روس به زودی خود را به قزوین می‌رساند و از حرکت آنان به تهران جلوگیری می‌کند.

سپهدار بعد از صدور فرمان افتتاح مجلس از طرف شاه، در رفتن به تهران دودل بود ولی حرکت سردار اسعد از اصفهان - تلگراف‌هایی که از انجمن سعادت اسلامبول و مهاجرین مقیم اروپا رسید و هم‌چنین اصرار میرزا محمدعلی خان تربیت و یفرم خان ارمنی، او را مصمم

به حرکت به طرف تهران کرد.

وقتی سردار اسعد و اردوی بختیاری به قم رسید، قنسول‌های روس و انگلیس از اصفهان خود را به قم رساندند و به او اندرز آمیخته به تهدید، دادند که از رفتن به تهران و جنگ با شاه خودداری کند ولی او جواب داد که با شاه سر جنگ ندارد و به تهران می‌رود تا او را به وفای به عهد و اعاده مشروطه وادارد.

محمدعلی شاه امیرمفخم بختیاری را با اردویی از بختیاری‌ها به مقابله با سردار اسعد مأمور کرد. امیرمفخم در ارتفاعات حسن‌آباد موضع گرفت و توپ‌های متعددی مستقر کرد.

سردار اسعد کوشید که امیرمفخم را از جنگ و جدال منصرف کند ولی گفت وگوهایش با او حاصلی نداد. در نتیجه برای این‌که با اردوی امیرمفخم برخورد نکند، به رباط کریم رفت که دو اردو، یعنی اردوی بختیاری و اردوی ملیون گیلان، به هم ملحق شوند و متفقاً از راه شمال به طرف تهران بروند. اردوی سردار اسعد عاقبت به اردوی سپهدار که پس از جنگ‌های پیروزمندانه‌ای با قوای دولتی در کرج و علی‌شاه عوض، به نزدیکی تهران رسیده بودند، ملحق شد. روز ۳ تیرماه پیشروی به طرف تهران را دنبال کردند. امیرمفخم بختیاری با اردوی خود به مقابله مجاهدان شتافت. چون زدو خورد به طول انجامید و بیم آن می‌رفت که محمدعلی شاه مواضع دفاعی تهران را بیشتر تقویت کند، سرداران ملی شبانه اردوی دولتی را دور زدند.

دروازه‌های تهران به توپ مجهز شده بود و نیروهای دولتی همه راه‌هایی را که حدس می‌زدند قوای ملیون از آن جا به تهران حمله کنند سنگربندی کرده بودند.

در این میان سفارتخانه‌های انگلیس و روس برای بازداشتن ملیون

از ورود به تهران در تلاش بودند. ضمناً محمدعلی شاه برای این که نیروهای ملیون نتوانند پایتخت را تصرف کنند، با هشت هزار قشون مجهز و توپخانه سنگین و هزاران الواط و ارادل شهر، تهران را به دژ مستحکمی مبدل کرده بود.

### فتح تهران

عاقبت نیروهای ملی روز ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸ دروازه بهجت آباد را گشودند و از آن طریق وارد تهران شدند. بهارستان و محلات شمالی را تصرف کردند و چون عمارت بهارستان ویران بود و اتاق‌ها در و پنجره نداشت مسجد سپهسالار را مرکز ستاد خود قرار دادند. دولتیان که سربازخانه‌ها را در دست داشتند هم چنان مقاومت می کردند و محمدعلی شاه که به سلطنت آباد رفته بود، سه هزار سرباز و شانزده عراده توپ آن جا متمرکز کرده و قصد مقاومت داشت.

جنگ و زد و خورد در شهر سه روز ادامه یافت و روز ۲۵ تیرماه محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شد و خود را تحت حمایت روسیه قرار داد. امیربهداد جنگ و سایر درباریان نیز به او تاسی کردند. پس از پناهنده شدن شاه به سفارت روس لیاخوف و قزاقان نیز، با شفاعت نماینده سفارتین روس و انگلیس تأمین گرفته و تسلیم شدند. لیاخوف در مسجد سپهسالار شمشیر خود را تسلیم سرداران ملی کرد. پرچم ملی بالای عمارت ویرانه مجلس شورای ملی و ساختمان‌های دولتی بالا رفت و شهر یک پارچه شادی و شادمانی شد. ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۶ تیرماه مجلس مهمی به نام «مجلس عالی» مرکب از حدود پانصد نفر، تشکیل شد. شرکت کنندگان در این مجلس وکلای دوره اول مجلس شورای ملی، سرداران قشون

ملی، عده‌ای از وزیران، شاهزادگان و اعیان و اشراف مشروطه خواه و تجار و اصناف بودند.

### خلع شاه

مجلس عالی در میان شادی و هلهله هزاران نفر، که برای اطلاع از تصمیم آن اجتماع کرده بودند، افتتاح شد و با استناد به اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی که مقرر می دارد «سلطنت و دیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده»، محمدعلی شاه را از سلطنت خلع کرد و کمیسیونی برای تهیه لایحه خلع شاه تشکیل شد. روز بعد لایحه کمیسیون به شرح زیر در مجلس عالی در میان طوفانی از احساسات تصویب شد:

«چون احوال و اوضاع حاضرة مملکت ایران معین و مسلم نمود که اعاده نظم و امنیت و استقرار حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت مقدور نخواهد بود و پادشاه سابق انزجار طبایع را در حق خود به درجه کمال یافته و در سفارت محترم دولت بهیه روس به حمایت دولتین فخریمتین انگلیس و روس پناهنده شده بالطبع شخص خود را از تخت و تاج ایران بی نصیب و مستعفی نموده علیهذا در غیاب مجلسین سنا و شورای ملی، مجلس عالی فوق العاده بر حسب ضرورت فوری روز جمعه ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ در تهران در عمارت بهارستان تشکیل یافت و اعلیحضرت قویشوکت اقدس سلطان احمد میرزا ولیعهد دولت علیه را به سمت شاهنشاهی ایران منصوب و نیابت سلطنت را عجالاً به حضرت مستطاب اشرف عضدالملک تفویض نمود که بعد از تشکیل پارلمان بنا به ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود.»



لایحه بلافاصله چاپ شد و به وسیله تلگراف به شهرستان‌ها مخابره گردید و به اطلاع سفرای خارجه مقیم تهران رسید. ضمناً مجلس عالی برای برقراری نظم و امنیت و رسیدگی به امور مملکتی سپهدار تنکابنی را به سمت وزیر جنگ و سردار اسعد بختیاری را به وزارت داخله منصوب کرد.

مجلس عالی خلع محمدعلی شاه را طی نامه‌ای به اطلاع او رسانید. دو روز بعد به دعوت مجلس عالی کلیه آزادی خواهان در آرامگاه شهدای راه آزادی، میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتکلمین و سایر شهدا حضور یافتند و نسبت به آن‌ها ادای احترام کردند.

همان روز برای تشکیل هیأت دولت اشخاص زیر، از طرف مجلس عالی به وزارت برگزیده شدند:

ناصرالملک، خارجه - مستوفی‌الممالک، مالیه - فرمانفرما، عدلیه - سردار منصور، پست و تلگراف - موثق‌الدوله، دربار - صنایع‌الدوله، معارف - ضمناً یفرم‌خان ارمنی به ریاست نظمیة کل (شهربانی) - صمصام‌السلطنه به حکومت اصفهان - مخبرالسلطنه به حکومت آذربایجان منصوب شدند.

در این جا باید یادآوری کرد که عین‌الدوله - برخلاف اکثر رجال مستبد و درباریان فاسد که پس از فتح تهران در یکی از سفارتخانه‌های بیگانه پناهنده و متحصن شدند - به اتفاق چند نفر از بستگانش، پیاده، از میان گروه‌های مجاهدان مسلح گذشت و خود را به بهارستان رساند به تالاری که سرداران ملی و سران مشروطه جمع بودند وارد شد و اظهار داشت: من می‌توانستم برای حفظ جانم در یکی از سفارتخانه‌ها متحصن بشوم ولی این ننگ را قبول نکردم، آمده‌ام خود را تسلیم ملت نمایم. سرداران ملی او را با احترام پذیرفتند و تا زنده بود گزندی به وی نرسید.

در این ایام ستارخان و باقرخان که در قنسولگری عثمانی متحصن بودند، ضمن تلگرافی به سپهدار اعظم اطلاع دادند که روس‌ها به دولت عثمانی فشار آورده‌اند که آن‌ها را از قنسولگری اخراج و یا به اسلامبول اعزام نماید. سپهدار جواب داد که در صورت تمایل می‌توانند به تهران بیایند.

از طرفی چند نفر به نمایندگی از طرف مجلس عالی به سفارت روس رفتند و لایحه انتخاب سلطان احمد میرزا ولیعهد به سلطنت را، به او تقدیم کردند.

احمد میرزا که آن موقع طفل بود و نمی‌خواست از پدر و مادرش جدا شود، اشکریزان همراه نمایندگان مجلس عالی به سلطنت آباد رفت و از آن جا در معیت سران ملیون در میان استقبال مردم به کاخ سلطنتی وارد شد.

### مجلس دوم

مجلس عالی بلافاصله به تدارک انتخابات مجلس شورای ملی پرداخت.

در این روزها مفاخرالملک، حاکم تهران و آجودان‌باشی و صنایع حضرت در دادگاه انقلابی محاکمه و به اتهام ضرب و جرح و قتل ملیون به اعدام محکوم و به دار آویخته شدند. هم‌چنین میرهاشم، که در تبریز مرتکب جنایت‌های بسیار شده بود محاکمه و اعدام شد.

از طرفی چون اداره امور مملکتی از طرف مجلس عالی که مرکب از پانصد نفر بود، مشکل می‌نمود، بنا به پیشنهاد سرداران و رهبران ملی، تصمیم گرفته شد که مجلس عالی منحل شود و به جای آن یک هیأت مدیره، تا انتخاب مجلس شورای ملی زمامدار مملکت باشد. پیشنهاد



به اتفاق آرا در مجلس عالی تصویب شد و یک هیأت مدیره ۱۲ نفری جانشین آن گردید:

سپهدار اعظم، سردار اسعد، صنیع الدوله، تقی زاده، وثوق الدوله، حکیم الملک، مستشار الدوله، سردار محیی، میرزا سلیمان خان، حاجی سید نصرالله تقوی، حسینقلی خان نواب و میرزا محمدعلیخان تربیت. روز ۳۱ تیر شیخ فضل الله نوری دستگیر شد و پس از محاکمه در دادگاه انقلابی به اعدام محکوم و حکم در میدان توپخانه اجرا شد.

روز ۳۰ مرداد به تقاضای عضدالملک، نایب السلطنه، هیأت مدیره از اعضای مجلس عالی دعوت کرد که به انتخاب ولیعهد مبادرت کنند. مجلس عالی محمدحسن میرزا، برادر احمدشاه، را بر طبق اصول ۳۶ و ۳۷ متمم قانون اساسی به ولیعهدی انتخاب کرد.

محمدعلی شاه کوشش بسیار کرد که در ایران بماند ولی هیأت مدیره که ماندن او را در ایران موجب بروز فتنه و فساد می دانست، زیر بار نرفت. عاقبت شاه مخلوع روز ۱۸ شهریور ۱۲۸۸، زیر نظارت نمایندگان روس و انگلیس، به اتفاق چهل نفر اعضای خانواده و همراهان خود از سفارت خارج شد و به روسیه - شهر اودسا - عزیمت کرد.

عمارت بهارستان که در موقع بمباران مجلس ویران شده بود، زیر نظر ارباب کیخسرو و به دست شیخ حسن معمار - که از مشروطه خواهان بنام بود و در جنگ سه روزه فداکاری بسیار کرده بود - تعمیر و آماده شد.

روز ۲۳ آبان ۱۲۸۸ مجلس دوم به وسیله سلطان احمد شاه افتتاح گردید. مجلس نسبت به شاهی که از طرف نمایندگان ملت برگزیده و منصوب شده بود، ادای احترام کرد.

نطق شاه به وسیله سپهدار اعظم خوانده شد و روز بعد در اولین جلسه، مؤتمن الملک پیرنیا به ریاست انتخاب گردید.

مجلس عضدالملک نایب السلطنه موقت را به اکثریت قریب به اتفاق به نیابت سلطنت انتخاب کرد.

سپهدار و سردار اسعد مایل بودند که کنار بروند، ولی مجلس نپذیرفت و سپهدار را به سمت ریاست دولت انتخاب کرد و او کابینه خود را به شرح زیر تشکیل داد:

سپهدار، رئیس الوزرا و وزیر جنگ - سردار اسعد، داخله، صنیع الدوله، معارف - وثوق الدوله، مالیه - مشیرالدوله، عدلیه - علاء السلطنه، خارجه - سردار منصور، پست و تلگراف - مستوفی الممالک، دربار.

#### پایان سخن

از آن جا که ما - از آغاز - پایان استبداد صغیر و افتتاح مجلس دوم را حد این مرور تاریخی قرار داده بودیم، سخن را در این جا قطع می کنیم. ولی تذکر این نکته ضروری است آن چه در این مختصر رفت، در واقع یاد کردی فهرستوار از وقایع عمده بزرگترین جنبش ملی ایران است و حق مطلب به هیچ وجه ادا نشده است.

امید ما این بوده و هست که این یادآوری، شور و شوقی به دانستن در جوانان ایجاد کند و این شور و شوق آنان، اهل تخصص را به حرکتی در جهت تدوین یک تاریخ کامل و دقیق مشروطیت ایران وادارد.

## منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ مشروطه ایران، نوشته احمد کسروی.
- ۲- تاریخ بیداری ایرانیان، نوشته ناظم الاسلام کرمانی.
- ۳- ایدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت.
- ۴- حیات یحیی، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی.
- ۵- خاطرات و خطرات، حاجی مخبرالسلطنه هدایت.
- ۶- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران (مجموعه اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان)، استخراج و تهیه حسن معاصر.
- ۷- قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، مصطفی رحیمی.
- ۸- «قانون اساسی و متمم آن چگونه تدوین شد»، دکتر عبدالحسین نوایی، مجله یادگار، شماره بهمن ۱۳۲۶.
- ۹- تاریخ مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملک زاده.
- ۱۰- شرح زندگی من، عبدالله مستوفی.
- ۱۱- شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد.
- ۱۲- ترجمه احوال مشیرالدوله، باستانی پاریزی.
- ۱۳- از صبا تا نیما، یحیی آرین پور.

از همین نویسنده در این سری :  
مروری در تاریخ انقلاب فرانسه  
مروری در تاریخ انقلاب روسیه